

بهتر آمدِ خویش را می نگریستند

۶ آذر ۱۳۹۳ ساعت ۲۲:۵۷

بدان وقت که مامون به مرو بود و طاهر و هرثمه به در بغداد برادرش محمد زبیده را در پیچیدند و آن جنگهای صعب می رفت و روزگار می کشید، از بغداد مُقدمان و بزرگان و اصناف مردم به مأمون تقرُّب می کردند و ملطفه ها می نداشتند.

بدان وقت که مامون به مرو بود و طاهر و هرثمه به در بغداد برادرش محمد زبیده را در پیچیدند و آن جنگهای صعب می رفت و روزگار می کشید، از بغداد مُقدمان و بزرگان و اصناف مردم به مأمون تقرُّب می کردند و ملطفه ها می نداشتند.

و از مرو نیز گروهی از مردم مامون به محمد تقرب میکردند و ملطفه ها می نداشتند.

و مامون فرموده بود تا آن ملطفه ها را در چند سَفَط (سبد) نهاده بودند و نگاه میداشتند، و همچنان محمد.

و چون محمد را بکشتند و مامون به بغداد رسید، خازنان آن ملطفه ها را که محمد نگاه داشتن فرموده بود، پیش مامون آوردند و حال آن ملطفه ها که از مرو نبشته بودند باز نمودند.

مامون خالی کرد با وزیرش حسن بن سهل و حال سفظهای خویش و از آن برادر باز راند و گفت در این باب چه باید کرد؟

حسن گفت خائنان هر دو جانب را دور باید کرد.

مامون بخندید و گفت :

یا حسن!

آنگاه از دو دولت کس نماند و بروند و به دشمن بپیوندند و ما را در سپارند.

و ما دو برادر بودیم هر دو مستحق تخت ملک، و این مردمان نتوانستند دانست که حال میان ما چون خواهد شد.

بهترآمدِ خویش را می نگرستند.

هر چند آنچه کردند خطا بود که چاکران را امانت نگاه باید داشت و کس به راستی زیان نکرده است.

و چون خدای عزوجل خلافت به ما داد، ما این فرو گذاریم و دردی به دل کس نرسانیم. حسن گفت خداوند (یعنی مامون) برحق است در این رای بزرگ که دید و من بر باطمینانم.

چشم بد دور باد! پس مامون فرمود تا آن ملطفه ها بیاوردند و بر آتش نهادند تا تمام بسوخت و خردمندان دانند که غور این حکایت چیست!

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۸۹۹/نگرستند-می-خویش-بهترآمد-۲۱۸۹۹>